

مروری کوتاه بر زمینه‌های اجتماعی و تاریخی رمان و شعر در ادبیات امروز اسپانیائی-آمریکائی

ادبیات امروز آمریکای لاتین به لحاظ فرم - در مفهوم عام آن - در حوزه داستان و شعر، به ویژه، بر پایه شیوه‌ای نوین استوار است؛ شیوه‌ای که در ارتباط عضوی با مضمون هر اثر بی‌واسطه از متن حوادث عینی تاریخ خونین و ملامت از درگیری و خشونت این سرزمین برآمده و بر سه رکن اساسی تکیه دارد: زبان، سبک و تکنیک. وقتی در طول نزدیک به یک قرن ونیم، در برابر چشمان از حدقه درآمده تاریخ، زنجیره دیکتاتورها در کشورهای آمریکائی-اسپانیائی، دموکراسی را در همه زمینه‌ها به بازی می‌گیرند، برای نویسنده و شاعر این سرزمین، زبان، و سبک و تکنیک داستان و شعر عواملی بس مؤثر است که به یاری آن می‌تواند غصب افسار گسیخته دموکراسی را در میهن خویش به باد هجوی زهر آگین و در عین حال بس هنرمندانه بگیرد. در این میان، زبان به سبب پیوند با سنت‌های بومی، اعتقادات قومی، نژادی و مذهبی توده‌های آمریکای لاتین، بخشی عظیم از بار این مسؤولیت عظیم را بردوش دارد. از دیرباز، کلمه در باور بومیان بیشتر کشورهای اسپانیائی-آمریکائی مفهومی مقدس و جادویی داشته است؛ کلمه و کلام نوعی تابوست: «همه چیز در کلمه است، بیرون از کلمه هیچ نیست. در واقع، خدایان بواسطه کلمه بودند که توانستند همه عناصر حیات را بیافرینند، به اشیاء جان بخشند و با همه موجودات عالم ارتباط برقرار سازند.»^۱ در ترانه‌های قدیمی و افسانه‌های کهن این سرزمین هست که می‌توان با دانستن نام هر کس بر او تسلط یافت.

امروزه، شاعر، نویسنده و پژوهشگر ادبیات آمریکای لاتین، در حال کوشش مداوم و مستمر برای پربارتر ساختن زبان سرزمین خویش است، و بتدریج زبان را به عنوان عامل همبستگی کشورهای آمریکای لاتین و بیان‌کننده مصائب و رنج‌های مردم این خطه می‌بیند. زبان کنونی ادبیات اسپانیائی-آمریکائی، در پیوند لاینفک با فرم اشعار و سبکها و تکنیکهای نوین داستان‌نویسی، فرایند روند دشوار و طولانی مبارزه نویسندگان و شاعران این سرزمین برای کشف و جذب بافت‌های نوین در ساختار زبانی از یکسو و پالایش آن از بار رسوب گزافه‌ها و دروغ‌های کارگزاران رژیم‌های ضد مردمی حاکم، از سوی دیگر است.

در زبان معاصر ادبی اسپانیائی-آمریکائی، دیگر تنها واژگان نیست که ادای مقصود می‌کند، بر گرده امثال و حکم، اساطیر، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، خواه کوتاه و خواه بلند، مفاهیم بسیاری سوار شده که اینهمه به عنوان عناصر دلالت‌کننده مفهوم در ساختار زبان جا افتاده است به دیگر سخن، مثلها، افسانه‌ها، حتی تکرار بظاهر بیهوده کلمات و

* میکال آنخل آستوریاس، هفت صد. به ترجمه نازی عظیمیا ص ۲۰۳.

هجاها و آوردن جملات مترادف، ظرفیت زبان را درحوزه دلالت به مفهوم بیش از پیش گسترده می‌سازد. در همین ارتباط است که «آستوریاس» نویسنده نامدار گواتمالا اظهار نظر می‌کند که «زبان اسپانیایی-آمریکائی در حال دگرگونی مداوم است و با شیوه‌ها، اصطلاحات و تعبیرات تازه، سرشارتر می‌شود.» وجه نسبت این زبان با زبان اسپانیایی در این است که زبان امروز آمریکای لاتین، دیگر آن خلوص به اصطلاح کاستیلی خود را از دست داده و رنگ محلی به خود گرفته است. ممتازترین ویژگی این زبان در انواع جناسها، استعارات، ایهامهای چندپهلوی، سمبلهای کلامی و مجازهای لفظی تعیین می‌یابد که گذشته از برخی تفاوت‌های جزئی در ارتباط با مرزهای جغرافیائی و خصوصیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر کشور، به همه آمریکائیان لاتین تعلق دارد. پیدائنی نوعی فدراسیون ادبی که در آن ادبیات ملی و مبارز اسپانیایی-آمریکائی با شرکت شاعران و نویسندگان اغلب کشورهای آمریکای لاتین به وضوح فعلیت و وحدت یافته، گواه صادق این مدعاست.

از دید سیاسی، آمریکای لاتین را به تعبیری سرزمین دیکتاتورها خوانده‌اند. این نامگذاری وقتی مفهوم می‌یابد و ارتباط غیرمستقیم و پیچیده آن با زبان و ادبیات تبیین می‌گردد که به ساختار اجتماعی این سرزمین به لحاظ تکامل تاریخی آن توجه شود. «ژان پیر لئوناردینی» منتقد فرانسوی در ارتباط با زمینه تاریخی و اجتماعی آثار «آلخوکار پانتیه» نویسنده کوبائی گفته است که در جوامع جهان سوم و بطریق اولی در کشورهای آمریکای لاتین، ادوار تاریخی مانند جوامع پیشرفته اروپائی فی‌المثل جامعه فرانسه، تکامل متاوب و موزون نداشته است. به دیگر سخن، در جوامع جهان سوم بطور اعم، امروزه بازمانده‌های صورتبندی‌های اجتماعی ادوار مختلف تاریخی را می‌توان در کنار هم، یکجا مشاهده کرد. و به قول یکی از منتقدان آثار «مارکز»، در آمریکای لاتین تمدن با بربریت هم‌اغوش گشته است. این تکامل ناموزون، بالطبع، سبب اغتشاش و درهم‌ریختگی در شعور تاریخی انسان جهان سوم و به ویژه روشنفکر و هنرمند آمریکای لاتین شده و زبان به مثابه هم‌رو بنا و هم‌زیر بنا، از این سردرگمی بی‌نصیب نمانده است؛ که در صفحات آتی، در بخش مربوط به علل تنوع سبکها در داستان‌نویسی اسپانیایی-آمریکائی و پیچیدگی‌های تکنیکی آن، بیشتر به این مهم می‌پردازیم.

زبان رسمی اسپانیایی-آمریکائی اعم از زبان سیاست، علم، ادبیات و... در کشورهای آمریکای لاتین، در دست سخنگویان رژیم دیکتاتوری به صورت زبان گرافه، دروغ و ریا تغییر شکل داده است. حاکمان خودکامه در این کشورها با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین وسایل ارتباط جمعی، به تداوم و تکرار، مردم را در همه زمینه‌ها فریب می‌دهند. زبان در دست آنان به عنوان وسیله‌ای جهت کنترل اندیشه و تفکر توده‌های مردم بتدریج به شکل ناپهنجار و دروغینی آماس می‌کند و متورم می‌شود؛ مفاهیم و اصطلاحات و کلمات از منشا حقیقی خویش دور شده و به سوی مجاز گرافه‌ها، افسانه‌ها و دروغهای رژیم سیر می‌کند. در اینجا دیگر

* نگاه کنید به: J. P. Léonardini. *Moderne Roman eu Latin America*, Revue Magazine Littéraire No. 164 Nov. 1982. pp. 45-56.

ابزار زبان نه تنها در مالکیت اجتماع نیست، بلکه دقیقاً بر ضد مصالح آن به کار می‌رود. مضاف بر این، در جوامع جهان سوم و بویژه آمریکای لاتین، نهادهای مردمی و دموکراتیک از قبیل سندیکا، اتحادیه، انجمن، کانون، روزنامه در مفهوم واقعی و اصیل آن وجود ندارد، آنچه هست یا در خدمت سیاست حاکم است و بسا در اختیار منحط‌ترین و پوسیده‌ترین و خائنانه‌ترین شیوه‌های بازرگانی و سوداگری سرمایه و تبلیغ برای آنان. در ادامه این روند، زبان تا بدانجا به انحطاط می‌گراید که ارتباط سالم و حقیقی میان آنچه گفته و نوشته می‌شود و آنچه عمل می‌شود، حتی، رابطه طبیعی میان واژه و معانی حقیقی و مجازی آن گاه یکسره مخدوش و فاسد می‌گردد. در این حالت، دیگر زبان آن عامل سالم ارتباطی در ساده‌ترین و پیچیده‌ترین اشکال آن نیست، بلکه پدیده‌ای است گزافه‌گو و دروغ‌پرداز که به کاربرد ریاضی‌کارانه گرفته شده و ساخت‌ها و برنامه‌های معیوب و ضد مردمی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به مدد آن توجیه و تبلیغ می‌گردد. «اوکتاو یوباز» شاعر جهانی مکزیک اصل در رابطه با این مسائل است که شکوه سر می‌دهد «زبان می‌بایست تنها ما یملک کاملاً اجتماعی شده ما باشد. در واقع، ما همگی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان زبانیم. مواد زبانشناسی تنها موادی هستند که مالک و صاحبی ندارند. باری همه ما توانائی سخن گفتن داریم اما معدودی از ما قادریم که آنرا از طریق واسطه‌های ارتباطی به کاربریم. امروز، بی آنکه فرصتی برای گفتن داشته باشیم مجبوریم که به شعارها، دروغها و یاوه‌های همیشگی و تکراری گوش دهیم. شرکت‌های خصوصی و حکومت‌ها، اعمال مربوط به زبان را که گفتن و شنیدن و پاسخ گفتن است، ضبط و مصادره کرده‌اند و به انحصار خود در آورده‌اند. به معامله‌ای تجاری یا نوعی تسلط سیاسی دست زده‌اند که هم سخنی را به مشتری تراشی یا طرفدار تراشی بدل کرده‌اند. از نظر من جامعه ایده‌آل آینده، از آزادی همگان در گفتن، شنیدن و پاسخ دادن، که در جوامع تحت سلطه امپریالیسم روز به روز دشوارتر می‌شود، آغاز می‌گردد. وسایل ارتباط جمعی، در جوامع مدرن زیر حکومت سرمایه، هرگز وسیله شکوفائی و آگاهی نوع بشر نبوده‌اند بلکه برعکس در تحمیق و اسارت او کوشیده‌اند. زبان به همه اجتماع تعلق دارد، اما زورگویان می‌کشوند آن را همچون وسائل و سائل جمعی و همچون وسائل تولید، مطلقاً، در اختیار خویش گیرند؛ همه جان تضاد ما با حاکمان وقت در همین جاست.»* دقیقاً در همین میدان تضادی که «پاز» نشان داده، رسالت نویسنده و شاعر در ارتباط با ادبیات و زبان، آغاز می‌شود: بازگرداندن اصالت و حقیقت به زبان و باز بخشیدن باور مقدس مردم به آنها.

وظیفه نویسنده و شاعر آمریکای لاتین در این راستا، کاری جز بازسازی زبان و درهم شکستن نقاب دروغینتی که کارگزاران سرمایه‌داری جهانی و رژیم ضد مردمی وابسته بدان، بر آن سوار کرده‌اند نیست. نویسنده و شاعر در این موضع، چشم و گوش و زبان حقیقت است و این همه را می‌باید به زبان تحمیل کند و وسایله منحوس حاکمان سیاست و اقتصاد را از سر زبان کم کند. اینجاست جبهه عمده نبرد میان زبان سالم و بالنده ادبیات مردمی

و زبان‌گنبدیده و گزافه‌گویی حاکمان وقت. مصلحت‌رؤی‌های منحط خودکامه در جهان سوم و بطریق اولی در آمریکای لاتین اقتضا می‌کند، که میان آنان و مردم حائلی وجود نداشته باشد تا هیچکس گواه و شاهد واقعیت‌های جاری در جامعه و بیدادی که بر زندگی توده‌های مردم در همهٔ زمینه‌ها می‌رود، نباشد. در کنار به انحطاط کشاندن زبان و به‌خدمت گرفتن آن، سانسور نیز، جزء ابزار مبارزهٔ رؤی‌های خودکامهٔ حاکم با وقوف نویسندگان و شاعران از واقعیت‌های تاریخ و شهادت آن برای معاصران و آیندگان است. دشمنان مردم با تبلیغات وسیع می‌کوشند ثابت کنند که در عصر ارتباطات ماهواره‌ای، تلویزیون و رادیو، ادبیات پدیده‌ای بی‌فایده و چه بسا مضر است که هیچگونه دلیل موجهی برای حضورش در جامعه نمی‌توان یافت. مبارزهٔ نویسنده و شاعر متعهد امروز در آمریکای لاتین و دیگر کشورهای جهان سوم با دشمنان میهن و پیشرفت اجتماعی، هنگامی اثر بخش و کارساز است که بتواند ترفندهای خدعه‌آمیز حاکمان وقت را، افشا کند و با یاری از زبانی که او خود مستمراً به‌غناهی گنجینهٔ واژگان و گسترش ظرفیت‌های ساختاری آن کمک عمده می‌کند، تاریخ تحریف شده و قلب واقعیت‌های جاری را که بر انسان جهان سوم تحمیل شده است، بشحوی هنرمندانه نشان دهد. در شکل عام، آنچه در جهان انسانها می‌گذرد به مثابهٔ ساختی تاریخی در جهان‌هایی که انسانها می‌آفرینند، نیز دیده می‌شود. به‌دیگر سخن، جهان انسان را می‌سازد و انسان جهان‌هایی را، و یکی از این جهانها، جهان واژگان است، جهان عاطفهٔ فشردهٔ شعر و آفاق گستردهٔ رمان. این روند علت و معلولی رابطهٔ انسان با جهان واژگان، از میان انواع متعدد ادبی، در داستان و بویژه رمان که مجموعه‌ای از حوادث در آن ابداع می‌گردد و نهایتاً از منطق علت و معلولی رویدادها و تسلسل منظم و غیر منظم آن در زمان عاطفهٔ انسان تاریخ غنا می‌پذیرد، بیشتر مشهود است. زندگی، دردها و مصائب مردم جهان معاصر ادبیات امروز را می‌سازد و ادبیات انسان محروم را جهت می‌دهد. این دور مثبت و پویا در روند تکاملی‌اش در جامعه‌ای ایده‌آل به سر منزل مقصود می‌رسد؛ بی‌آنکه وظیفهٔ زایش و زاده شدن خود را یکدم وانهاده باشد.

برای ادبیات امروز آمریکای لاتین، بازسازی و بالایش این جهان واژگان، از عوامل پیش‌برندهٔ اجتماعی است و در کنار آن عواملی از قبیل سبک، تکنیک، مضمون و... وجود دارد که در راستای غنای ادبیات، هر یک دیگری را معنا و ژرفا می‌بخشد. نگرشی گذرا به چند شاعر و نویسندهٔ معاصر آمریکای لاتین و خطوط کلی‌ای که در هر یک از ابعاد آثارشان می‌توان سراغ کرد، طلیعهٔ پیروزی و بهروزی ادبیات امروز این سرزمین را در چارچوب رسالت تاریخی آن بشارت می‌دهد. کوشش برای تبدیل زبان دروغین گزافه و ریا به زبان پالودهٔ حقیقت، از آن جمله است.

هجو سهمگین حکومت «پرون» و انتقاد تند اما ژرف و استادانه از رژیم دیکتاتوری، در شکوه و زیبایی عظیم زبان «مارتینز استرادا» (*Martinez Estrada*) شاعر نامدار آرژانتینی بعدی شگفتی‌آور از ظرفیت زبان امروز اسپانیایی-آمریکایی را می‌نمایاند. در تشبیهات و استعارات، در جناسهای لفظی و معنوی و در تالسو واژگان وقایع‌پردازیهایی هنرمندانه «استرادا» دیگر هیچگونه نشانه‌ای از زبان دستمالی شدهٔ دیکتاتورسیم در

آرژانتین نیست. گوئی شاعر از سرودن، دو مقصد عمده را دنبال می کند: در مضمون وقوف می بخشد و افشا می کند و در سلامت زبان شعرهایش آن زبان گزافه گو و نیرنگ باز را به مبارزه فرا می خواند.

در تسداعیهای آزاد - و در جهان سایه روشن اشیاء و جادوها و هزارتوهای «خورخه لوئیس بورخس» شاعر و نویسنده آرژانتینی، حتی امروز که دیگر در کنار مردم نیست، ایهامها، سملها و استعارات غریب در زیر وبم زبانی آهنگین و پسرشور می شکند و اساطیر و افسانهها به سخن درمی آیند.

در زبان غیرمتعارف و بدیع و در جوش و خروش کلام و در رنگین کمان تعبیرات و استعارات «گابریل میسترال» شاعره بزرگ آرژانتینی، نظم پوشالی دیکتاتور «ویدلا» و سلف او، در زمینه جامعه فقر زده آرژانتین به صورت نابلونی زنده و رنگارنگ تصویر شده است.

باز گشت به منظومه سرائی موزون در کنار شعر آزاد امروز ادبیات آمریکائی - اسپانیائی، نوعی نگاه به ریشه های زبان و نظم عروضی شعر قرن هفدهم این سرزمین را نشان می دهد که با ترکیب سازی های بدیع و پیوند دادن مجاز با حقیقت، و با ایهامها و شگردهای کلامی می کوشد، واقعیات زندگی را که در جهان واژگانی زبان، منطقی انتزاعی دارد، در تسلسل علت و معلولی مفاهیم بازتاب گسترده تر دهد. باریکه خاکی به نام «شیلی» با سرمای جانفرسای ارتفاعات «آند» و گرمای سوزان شوره زارهایش که در ساحل دریا گلباران می شود، در تمامی مجموعه های اشعار «پابلونرودا» شاعر خلقی و محبوب شیلیائی، همچون زمینه ای است که بر آن تاریخ خون آلود استقلال شیلی در آغاز قرن نوزدهم و مصائب عظیم هم میهنانش در دوران معاصر برجسته شده است. قالب بیانی شعرهای «نرودا»، زبان استوار، پاکیزه و بی پیرایه اوست که با استفاده استادانه از گنجینه واژگان زبان و سنت افسانه پردازی و قصه گوئی بومیان و تخیلی ژرف که بر فراز هر واژه و تصویر اشعارش پرپر می زند، اغلب به آنچنان اوجی پرواز می کند که برای شاعران هم زبان او دست نیافتنی می نماید. شعرهای «نرودا» که به قول خود او بیشتر در برابر اجتماع مردم خوانده می شود، پیش از آنکه به زیور چاپ اول آراسته گردد، در همسرائی گروههای مردم به ویژه جوانان در سراسر کشور قبول عام می یابد و اندک زمانی بعد در همه جا از حفظ خوانده می شود. در اشعار «پابلونرودا» هم تجربیات ذهنی و تفکرات انتزاعی شاعرانه که از پنهانی ترین زوایای روح شاعری حساس برخاسته و در قالب الفاظ و عبارات پیچیده بیان گردیده، وجود دارد و هم سادگی و بداهت وصف ناپذیر فرم و محتوا که از نقطه عزیمت مصائب و دردهای سرزمینش حرکت می کند و به سوی مفاهیم کلی انسان زمینی گام می نهد. اما، روح اغلب شعرهای «نرودا» همنا با دلمشغولیها و نگرانیهای انسان جهان معاصر به نبردی آشتی ناپذیر با پلیدیها، جنگ و ویرانی که بر زندگی بخش عظیمی از هموعان جهانی او سیطره دارد، برخاسته است. او خود درباره شعرهایش می گوید: «من خود هم شعر ناب و هم شعر متعهد سروده ام. بدین معنی که می خواهم شعرم هم از نهفتگی های روحم بگوید و هم از سادگی و بداهت ضروری ترین چیزهایی که چنان با آدمی قرین و عجین اند، حتی

به سربازان و به جنگ نیز آرامش بخشد. جنگ با پلیدیها با جور و ستم و برای آزادی انسان.»

□

داستان و رمان امروز آمریکای لاتین با سبکها و تکنیکهای خود ویژه‌اش، بیش از شعر فرابندی واسطه‌ی شرایط خاص اجتماعی و رشد ناموزون و ناهمگون تاریخی در جوامع این سرزمین است. در داستانها و رمانهای نویسدگانی چون «کارلوس فونتنوس» مکزیکی، «خولیو کورتاسار» کوبائی، «بارگاس یوسا» اهل پرو، «آلخو کارپانتیه» کوبائی، «گابریل گارسیمارکز» اهل کلمبیا، «کسی یرموکابررا اینفانته» آرژانتینی، «کورتز یومالپارته» مکزیکی، «میگل آنخل آستوریاس» نویسنده‌ی اهل گواتمالا و نویسدگانی دیگر چون «رومولو گالیگوس»، «اواریسوکاره راکامپوس»، «خوان رولفو» و بسیاری دیگر؛ عناصر متعدد تشکیل دهنده‌ی داستان و رمان و سبکهای داستان نویسی فاقد منطبق منظم و متعارف و چارچوب دوره‌ای رمان و داستان در ادبیات معاصر اروپا و آمریکای شمالی است. این تباین چشمگیر حتی در ارتباط با آن دسته از نویسندگان اروپائی و آمریکائی مانند «مارسل پروست»، «جیمز جویس»، «ویلیام فاکنر»، «جان دوس یاسوس»، «تئودرداریز»، «ویرجینیا وولف» و عده‌ای دیگر که خود از تکنیکی نامتعارف و پیچیده پیروی می‌کردند و بر ادبیات داستانی اسپانیائی-آمریکائی امروز، به لحاظ استیل و تکنیک، تأثیر مستقیم برجای گذاشتند، نیز دیده می‌شود.

در مجموعه‌ی داستان «جنگ زمان»، «جنگ و سایه» و «قرن روشنائی‌ها» اثر «آلخو کارپانتیه»، «پائیز پدرسالار» و «صدسال تنهایی» نوشته‌ی «گابریل گارسیمارکز» بیشتر و در رمان «مردانی از ذرت» و «آقای رئیس‌جمهور» اثر «میگل آنخل آستوریاس» کمتر، درهم ریختگی مضمون و نظم منطقی میان عناصر داستان و پیچیدگی تکنیک، به شکل کاملاً خاص دیده می‌شود.**

«آستوریاس» درجائی گفته است: «در اروپا همه چیز عقلانی و دکارتی است. فرانسویان نیز چون دیگر اروپائیان در برابر منطق قوی تن درمی‌دهند و همه چیز را تحلیل می‌کنند، هیچ فوران و جوشش و باور و اسطوره، هیچ جائی برای دنیای تخیلات و رؤیاهای ندارند؛ حال آنکه اینها قسمتی از ادبیات‌اند و از ادبیات همان چیزی را که اساساً باید باشد می‌سازند؛ یعنی رؤیائی که خواننده نیز در آن شرکت دارد. در اروپا بسیاری از اساطیر پایان یافته‌اند و در عوض اساطیر تازه جایشان را می‌گیرند؛ مانند اسطوره

I. *Guerre du Temps*. 1e Ed. Editions Gallimard. 1967.

II. *Harpe et ombre* 1e Ed Editions Gallimard. 1979.

III. از میان آثار کارپانتیه‌تها. رمان *Le Siecle des Lumieres* (قرن روشنائی‌ها) ۱۹۶۲، با عنوان «انفجار در کلیسای جامع به ترجمه‌ی سروش حبیبی در سال ۱۳۵۴ به فارسی چاپ و منتشر شده است.

** در این مقاله کوشش شده؛ بیشتر آثاری در رابطه با تعاریف داده شده، بررسی و تحلیل شود که برای فارسی‌زبانان شناخته باشد.

سرعت که هر هفته صدها هزار قربانی بر جاده‌ها می‌گذرانند. اساطیر کهن، اساطیر طبیعی و زمینی، نه به تمام، اما تا حد زیادی از میان رفته است. چرا که هنوز هم گاه و بی‌گاه دربارهٔ رمالان و غیب‌گویان و حتی ساحران در روزنامه‌های آنان چیزهایی می‌خوانیم. اگر ادبیات از اساطیر رها شده است، اما این اساطیر در اذهان بسیاری از مردم جای دارد.* چگونه است که در ادبیات اروپا و فرانسه و بطور کلی در ذهنیت جامعهٔ معاصر اروپا و آمریکای شمالی، یک چنین تداخل و امتزاجی از اساطیر و تاریخ، رؤیا و واقعیت، مجاز و حقیقت، آنچنانکه در رمان امروز آمریکای لاتین هست، دیده نمی‌شود. این دیدگاه را اگر از دو سو تعمیم و گسترش دهیم، کسم و بیش تفاوت ادبیات غربی را با ادبیات آمریکائی اسپانیائی و بطور عام‌تر با ذهنیت امروز انسان در جهان سوم، می‌توانیم تبیین کنیم. امروز، برای یک تورسیست اروپائی که به کشورهای آمریکای لاتین سفر می‌کند، دیدن بقایای ادوار تاریخی گوناگون در کنار هم - مانند سفر در ماشین زمان - می‌تواند بدیع و شگفت‌آور باشد. انسان در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، برخلاف انسان جوامع غربی، در سیر تکاملی خویش، بقایای ادوار مختلف تاریخی را به موازات هم حفظ کرده است؛ در نتیجه چنانکه پیش‌تر در مبحث مربوط به شعر هم اشاره شد، در اثر این همجواری ناموزون دوره‌های گونه‌گون تاریخی، شعور و ذهنیت انسان جهان سوم نیز در تناوبی دوره‌ای و تاریخی رشد نیافته و دستخوش ناهنجاریهایی است که مرز میان واقعیت و توهم، تاریخ و اسطوره، رؤیا و حقیقت را در ذهن او درهم می‌شکند و این دو قلمرو ناهمساز را به‌سرزمینی یگانه و همساز بدل می‌کند. در ذهنیت انسان جهان سوم و به‌طریق اولی در شعور انسان معاصر آمریکای لاتین علی‌رغم شعور انسان در جوامع اروپائی اسطوره با تاریخ مفهومی یگانه می‌یابد و واقعیت با توهم جا عوض می‌کند. و حتی، آنجا هم که اسطوره، اسطوره می‌ماند و تاریخ، تاریخ، حوادث تاریخی در شعور انسان معاصر این جوامع از دید تسلسل علت و معلولی واقعیت‌ها و نظم منطقی زمان، درهم ریخته و مغشوش است. کشاندن یک چنین واقعیت‌هایی در ادبیات امروز این سرزمین به‌سطح مفهومی آن، حداقل در مجال یک مقاله، کاری بس دشوار است؛ چرا که اجزاء و عناصر تشکیل‌دهندهٔ این ادبیات با واقعیت‌های بس پیچیدهٔ ذهنی و عینی تاریخ گذشته و امروز آمریکای لاتین پیوند دارد. اما، آنچه در اینجا می‌توان عنوان کرد اینست که فرآوردهٔ هنر خلاق نویسنده در این جوامع زمانی برآستی اثربخش تواند بود که قادر باشد به‌شکلی، عصیان او را بر علیه تاریخ، که ماهیت زمان و سیر آن بر انسان جامعه‌اش تحمیل کرده است، بنمایاند. در همین جا باید گفت که تاریخ در سیمای عام آن، نهایتاً، فرایندکار و پیکار انسان است و در شکل‌گیری آن اندیشه و عمل آدمی نقش اصلی را بازی می‌کند. به‌دیگر سخن پویهٔ ذهنی و عینی تاریخ انسان را می‌سازد و ذهنیت و حافظهٔ دوره‌ای نسل‌های انسان بر کنش‌ها و واکنش‌های تاریخ اثر می‌گذارد؛ از این رو علت و وقایع امروز را باید در گذشته جست و ریشهٔ آینده در امروز است. این تسلسل علت و معلولی حوادث در بستر زمان زندگی را شکل می‌دهد. بدیهی

است کوشش‌های عینی و ذهنی انسان در تاریخ منعکس می‌شود و مصائب و رنج‌ها و عواطف او در ادبیات بازتاب می‌یابد. آنچه در جهان انسانها می‌گذرد، به‌مثابه ساختنی تاریخی، در جهانهای که انسانها می‌آفرینند نیز دیده می‌شود؛ و یکی از جهانهایی که انسان خلاق می‌آفریند، چنانکه در مبحث شعر هم آمد، جهانی است واژگانی که به آن ادبیات می‌گوئیم و منظومه داستان عضو اصیل این جهان واژگانی است. به‌سخن دیگر این منظومه واژگانی بر قوانین ذاتی خویش استوار بوده و بر زنجیره‌ای از روابط علت و معلولی تکیه دارد. در منظومه داستان کاربرد زبان به‌گونه‌ای باید باشد که هر حادثه در حین حدوث از فرجام خود خبر دهد، و این قاعده در هیچ منظومه‌ای از زبان به اندازه زبان داستان مصداق ندارد. از سوی دیگر، حوادث يك داستان در زمان حرکت می‌کنند و جریان می‌یابند، در زمان به یکدیگر برمی‌خورند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، در زمان به هم معنای دهند و از هم معنا می‌گیرند.

در انتهای يك زمان، کلیه حوادث و وقایعی که گاه در حال حدوث، تمامی معنا و ارزش خود را در جهان ناتمام داستان آشکار ناساخته‌اند، در جهانی که اکنون تمامیت و کلیت آن پیش روی خواننده گسترش یافته است، قرار می‌گیرند و از این دیدگاه بازنگریسته می‌شوند. در انتهای يك زمان، امکانات به احتمالات، و احتمالات به ضرورتی ناگزیر بدل می‌گردند، و بدین‌سان در زمان نیز همچون تاریخ و چون زندگی، هر ماجرا در پیوند با آنچه پیش از آن رخ داده است و آنچه پس از آن رخ خواهد داد، مفهوم می‌یابد، و پایان داستان در برابر آغاز آن قرار می‌گیرد، همچنانکه امروز، در سایه گذشته مفهوم می‌یابد و معنا و رسالت زندگی هر نسل در پرتو زندگی پیش از آن درک می‌گردد. بدین ترتیب در هر داستان، خطی پدید می‌آید که خواه خط‌سیر خون در رگه‌های نسل‌های انسانها باشد، خواه خط حرکت تاریخ در جوامع انسانی، در هر حال از یکسو رابطه علیت حوادث را برقرار می‌سازد و از سوی دیگر خواننده را از پاسخ‌های عقلی و عاطفی به آن حوادث می‌گذراند. پس دانش و بینشی که از راه ادبیات به خواننده منتقل می‌گردد، در نهایت، از سوئی معلول برداشت ذهنی او از رابطه علیتی است که بر حوادث حکمفرماست و از سوی دیگر معلول حالت عاطفی او از واقعیت آن حوادث است؛ هر چند که این واقعیت در پوششی از اسطوره یا استعاره بیان شده باشد.* این دانش، باز، خود عاملی است که آدمی را برمی‌انگیزاند مجدداً در پی کشف علت‌ها و معلول‌ها به مستندات تاریخ و شهادت ادبیات رجوع کند، پس زمان و تجاربی که انسانها در طی آن آموخته‌اند، هر دو تسلسلی پیوسته و ناگسستی را بازتاب می‌دهند که از گذشته اساطیری آدمی آغاز می‌شود و به سوی

* برای تفصیل بیشتر ر. ک به،

1- *Fugenia Neves : Mythe et Realite en Latin America. Revue heb - Quinzaine Nu 189 Sep 1978.*

2- *Mario Vargas Liosa : Histoire dun déicide : Traduit et présenté par Mario Meunier Ed Garnier - Flammarion paris - 1974*

۳- احمد کریمی حکاک . نشریه آگاه ج ۵ پائیز ۱۳۶۱ ص ۹۵ - ۱۰۳

آینده‌ای دور راه می‌سپرد. در طی این مسیر ذهنیت دوره‌ای انسان به خلق انواع هنری دست می‌زند و این تجربه در بستر زمان در تأثیر و تأثر مداوم با ساخت‌های اجتماعی هر دوره، بتدریج غنی و پربار شده و زندگی عاطفی نسلی را به نسل دیگر منتقل می‌کند. از کهن‌ترین خرافه‌های قوی و مذهبی، اساطیر، افسانه‌ها، حماسه‌ها، حکایات و قصه‌ها و ترانه‌ها تا داستان و رمان امروز جهان سوم، تلقی و استنباط فلسفی و عاطفی دوره‌ای و تاریخی آدمی از جهان، هستی و تاریخ منعکس است. بدیهی است که تجارب و دستاوردهای هنری و ادبی انسان در هر دوره، حتی در منظم‌ترین اشکال تکامل تاریخی، مثل ساخت اجتماعی جامعه فرانسه، بلحاظ تمایز تقویمی، دارای حدود مرز زمانی دقیق و معین نمی‌تواند باشد. به دیگر سخن، حتی در جامعه‌ای مانند جامعه فرانسه که تکامل تاریخی آن، در نسبت با جوامع دیگر، تناوبی موزون و منظم را نشان می‌دهد، نیز تداخل اندیشه‌های دوره‌ای در یکدیگر امری طبیعی بوده و بقایای ذهنیت هر دوره تا زمانهای طولانی در دوره بعد تا اندازه‌ای تداوم داشته است. در جهان سوم و به طریق اولی در جوامع امروز آمریکای لاتین به سبب همان رشد ناموزون ساخت‌های اجتماعی که ذکر شد، عواطف دوره‌ای انسان در یکدیگر آمیخته شده و بازتاب این تداخل در ادبیات، همراه با همجواری سبکها و فرم‌های ادبی دوره‌های مختلف در ادبیات امروز این سرزمین به ویژه ادبیات داستانی مشخصاً دیده می‌شود.

خطی مشترک که در مجموعه داستانهای «جنگ زمان» و رمان «جنگ و سایه» اثر کارپانتیه و نیز در رمانهای «پائیز پسدرسالار» و «صدسال تنهایی» اثر «مارکز» به چشم می‌خورد، درهم ریختگی و اغتشاش ذهنیت شخصیت‌های اصلی داستان در نسبت با شعور تاریخی انسان است که در زبانی سرشار از ایهام و کنایات، اغراقهای شاعرانه، تکرار نامها و نشانه‌ها و تکنیک آگاهانه‌ای که بر شکست زمان استوار است، نمود می‌یابد. خرافه‌های اولیه قومی با تصورات اساطیری و حماسی ادوار اولیه از پدیده‌های زندگی، درهم می‌آمیزد و اینهمه، مناسبات حاکم بر جامعه‌ای را که گه‌گاه حضور تاریخ معاصر در آن با آمدن نشانه‌هایی تأکید شده است، درهم می‌شکند. واقعیت‌های زندگی امروز و قوانین آن در برابر رؤیاهای کابوسها و توهمات جادویی و خرافی رنگ می‌بازد و تاریخ در اسطوره و اسطوره در تاریخ سیلان می‌یابد. رابطه علت و معلولی حوادث در عرصه رؤیا درهم می‌ریزد، و پیوند علت در خط زمان واقعی، در زمان مجازی دگرگون می‌گردد. خواننده‌ای که با اعتقاد به وجود نظم در زندگی و در تاریخ و به تبع آن حوادث یک داستان یا رمان، این آثار را می‌خواند و ارتباط همه و قایم داستان و حرکت و سکون آدمهای رمان را در نسبت با زمان توجیه می‌کند، از گسینختگی میان همه اجزاء و عناصر و رابطه آن با کلیت حاکم بر داستان دچار آشفتنگی و سردرگمی می‌گردد. این درهم ریختگی، البته، بازتاب بی‌واسطه همان آشفتنگی است که بر ذهنیت امروز جوامع آمریکای لاتین حکمفرما بوده و ذهن خلاق «مارکز» و «کارپانتیه» در سیر تکوین حوادث و تکامل ناموزون تاریخ سرزمین خویش آن را ادراک کرده‌اند؛ که این در واقع مضمون مفهومی رمان آنهاست. تکنیک قرار دادن حوادث و شخصیتها در تکه‌پاره‌های زمان نامنظم نیز ملهم از همان درک مفهومی نویسنده از تاریخ سرزمینش می‌باشد.

در «صدسال تنهایی» بینش‌های ادوار مختلف تاریخی در قالب يك رمان کلیت یافته است. عدم ارتباط اجزاء این کل مفهومی با یکدیگر و با شخصیت‌های رمان، و عدم نسبت اینهمه با خط‌سیر منطقی رمان، به یاری تکنیکی بدیع و شگردی شگفتی آور صورت گرفته، که در نهایت، پیام مثبت و انسانی و فلسفه زنده و پویای نویسنده را در بدیع‌ترین بدعت‌های انتقال معنا در تکنیک داستان نویسی امروز نشان می‌دهد. بینش اسطوره‌ای انسان در همبستگی با محارم، ناشناس بودن فرزندان متعدد برای والدین، بیگانگی افراد يك دودمان با یکدیگر، زنان و مردانی رؤیائی و نیز دودمان «بوئندی‌ها» با مناسباتی درونی که تنها می‌تواند در جامعه‌ای اساطیری وجود داشته باشد نه در يك جامعه تاریخی. «مارکز» جامعه‌ای را که در آن تجربه نسلها و دانش پیشینیان در ساخت ابزار و تکامل فرهنگ مادی و معنوی بشر به هیچ گرفته می‌شود، با نشان دادن جامعه «ماکوندو» به باد ریشخند می‌گیرد. جامعه‌ای که رئیس آن قطب‌نما را برای استخراج طلا بکار می‌برد، از یخ خانه می‌سازد و از دوربین عکاسی برای عکسبرداری از خدا استفاده می‌کند، بی‌تردید دشواریهای بزرگ دارد. جامعه‌ای که در آن حافظه دوره‌ای انسان در دور تسلسلی مخرب به هدر می‌رود و برای مدد گرفتن از آن به فال ورق متوسل می‌شود؛ حوادث بر پایه تصادف شکل می‌گیرد و از ضرورت تاریخی کمترین نشانه‌ای در آن دیده نمی‌شود. اگر این اصل هشتم را بپذیریم که «مارکز»، «کارپاتی» و نویسندگانی از این دست در تصویر مضامین آثار خویش، جوامع امروز آمریکائی-اسپانیائی را در شعور آگاه و ناآگاه خود داشته‌اند، بدون تردید بازتاب این جوامع با ساختاری اینچنین هجوآمیز در «صدسال تنهایی» و «پائیز پدرسالار» عصیان نویسنده را علیه فرهنگ، سیاست و اقتصاد تحمیل شده بر تاریخ سرزمینش؛ نشان می‌دهد. بینش حماسی انسان در «صدسال تنهایی» در شخصیت‌پردازی نویسنده از «خوزه آرکادیو بوئندیا» سردودمان خاندان «بوئندیا» و سرهنگ «آئورلیانو بوئندیا» تجسم یافته است. سرهنگ «آئورلیانو بوئندیا» پسر سردودمان خانواده، سی و دوبار علیه قدرت حاکم قیام کرد. در طی این نبردها که مدت بیست‌سال طول کشید «آئورلیانو» در اذهان مردم بدل به پهلوانی حماسی گردید و وحشت و غنیمت حضورش برای دشمنان و دوستان هم‌زمان در همه‌جا احساس می‌شد؛ تا آنجا که زنان برای داشتن فرزندان شجاع و مبارز شبانه به خوابگاه او راه می‌یافتند و سحرگاه ناپدید می‌شدند. و جهان بینی انسان معاصر آمریکای لاتین «در صدسال تنهایی» در سیمای «گابریل» و روایت او که در سایه‌ای از «من» نویسنده است، جلوه می‌کند.

نویسنده امروز آمریکای لاتین در عصیان علیه فرهنگ، ادبیات و زبانی که نویسندگان مزدور، سیاستمداران بی‌تاریخ و نظامیان خون‌آشام بی‌فرهنگ، آن را ملجه قرار داده‌اند، چاره‌ای جز آفرینش شگردی نو و زبانی نو برای بیان اندیشه‌اش ندارد. نقش «گابریل» «در صدسال تنهایی» و «دانای کل» که در میان انبوهه روایان «پائیز پدرسالار» ارتباط منطقی روایات را برقرار می‌سازد، و دیدی طنزآمیز دارد، نه فقط تأکید بر حضور بینش انسان معاصر در متن مشوش و درهم ریخته مضمون این آثار، که بیانگر حضور و شهادت ادبیات بالنده و متعهد این سرزمین و نشان‌دهنده چشمان باز و بیان رسای آن است.

«گابریل» شاهدهی است هنام بانویسنده و وابسته به دودمان «بوتندیا» یعنی دارای اصالت قومی و نژادی، که می‌کوشد خود را از زوال و ویرانی نجات دهد تا بیدادی را که بر فرهنگ تاریخ و اجتماع سرزمینش رفته است، برای آیندگان باز گو کند. به‌دیگر سخن «گابریل» در «صد سال تنهایی» و «دانای کل» در میان راویان متعدد «پائیز پدرسالار» تجسمی از شعور دوره‌ای و معاصر سرزمین آمریکای لاتین است، که می‌کوشد خط ممتد تنهایی انسان را که از دوران تفکرات اسطوره‌ای و حماسی سرزمینش به تاریخ امروز راه یافته در هم بشکند. فلسفهٔ پر خون و زندهٔ «مارکز» در تبیین همین نکته نهفته است و قوف بر ضرورت تاریخ و تبلیغ جهت همفکری و همگامی انسان در مناسبات مخرب اجتماعی امروز؛ عاملی که می‌کوشد بیش از پیش بر تنهایی او دامن بزند.

مضمون متفاوت رمان «پائیز پدرسالار» «مارکز» نیز از يك چنین شیوهٔ روایی برخوردار است. رمان از مدخل پوسیدگی و اضمحلال مقر دیکتاتوری آغاز می‌شود و در تکه پاره‌های نامنظم زمان به پیش می‌تازد. و به قول برخی از منتقدان آثار «مارکز»، «پائیز پدرسالار» چهل تکه‌ای است از همهٔ وصله‌های ناجور تاریخ که خودکامگی نام دارد با چاشنی انفجاری طنز و مهارت «مارکز» در خلق تصویرهای مهیب و هرگز تصور نشده. تم این رمان نیز مسانند «صد سال تنهایی» بر تنهایی انسان تأکید دارد، منتها به تم تنهایی «صد سال تنهایی» در «پائیز پدرسالار» قدرت نیز افزوده شده است، قدرت دیکتاتوری در هیأت انفرادی آن، سرنوشتی جز تنهایی ندارد. چنانکه آمد، رمان از پوسیدگی کاخ دیکتاتور و مرگ و تلاشی جنازهٔ او آغاز می‌شود و با این شروع در رمان جلو می‌رود، واپس می‌نشیند، پیچ و تاب می‌خورد، به‌اکنون می‌آید و در تلاش برای بازسازی یادها به گذشته می‌شتابد. زمان در «پائیز پدرسالار» نیز همچون زمان در «صد سال تنهایی» از هیچگونه تسلسل منطقی برخوردار نیست و حوادث این رمان نیز فاقد هر گونه رابطهٔ علت و معلولی است. تکنیک روایت با انبوهه‌ای از راویان شکل می‌گیرد. «آنها همواره به صیغهٔ اول شخص سخن می‌گویند و بنا بر این برای ترسیم خط روایت واحدی در دیدگاههای گوناگون جای می‌گیرند، اما همه چیز در گیرودار نفی و اثبات‌های پیاپی، چابکانه روایت می‌شود، و افزون بر این خیل راویان، يك راوی به صیغهٔ سوم شخص به چشم می‌خورد که گاه به طرزی نامحسوس گام به عرصهٔ داستان می‌گذارد تا گفته‌های راویان دیگر را پیوند دهد. این مجموعه به يك راوی برتر واقف بر همه چیز ختم می‌شود.» در «پائیز پدرسالار» «من» نویسنده که در پشت آگشاهی و وقوف دانای کل پنهان است، و وظیفهٔ جمع‌بندی روایت را نیز برعهده دارد، «شاهد» ادبیات برای شهادت دوران خویش به امروز و آینده است.

«قرن روشنائی‌ها» عرصهٔ برخورد ذهن ساده و بسدوی آمریکای لاتین است با خرد متعالی و فلسفهٔ عقل‌گرای آخر قرن هجدهم اروپا و بویژه فرانسه، مضمون رمان «قرن روشنائی‌ها» بیانگر تضاد و وحدت در شعور انسان جهان سوم است. شعوری منزوی که برای دست‌یافتن به حقیقت تفکر و عمل، و وصول به جهانی ایده‌آل به سیر و سلوک می‌پردازد.

* پائیز پدرسالار. ترجمهٔ حسین مهری مقدمه ص ۵۶

شخصیت اول رمان «کارپانتیه» که نوجوانی به نام استبان است در مسیر رشد اندیشه خویش، با تحرك جهان اشیاء و گیاهان و ماهیت زنده و جوشان طبیعت درهم می آمیزد و پس از طی مراحل دشوار که به سیر و سلوکی عارفانه در تفکر شرق شباهت دارد به نجات عشق برمی خیزد و عشق نیز متقابلاً سبب رهائی او می گردد. در رمان «کارپانتیه» عشق نقشی سازنده و مثبت دارد، عشقی که به قول «اوکتاویوپاز» امروزه در جهان سوم و بویژه در کشورهای آمریکای لاتین هنوز از انرژی انقلابی فزاینده‌ای برخوردار است. جهان فردی شخصیت اول کتاب به مثابه حافظه شخصی انسان در برخورد با جهان دانشها و تجربه‌های جمعی جامعه‌ای پیشرفته، به ساخت و سازی در خویش می پردازد. «کارپانتیه» در قالب سفر نوجوان کوبائی به فرانسه و بعد به مستعمرات آن کشور در اوج جوشش و تپش انقلاب کبیر فرانسه، عقب ماندگی شعور تاریخی انسان جهان سوم را در برخورد با جامعه‌ای که در آن تفکر در پی ساختمان جامعه‌ای نوین است، برملا می سازد و تضادهای موجود در روحی بدوی و ساده را باز می نماید.

عنوان «رنالیسم جادویی» که منتقدان بسیاری به سبک «مارکز»، «کارپانتیه»، «آستوریاس»، «کابرو ایفانته» و عسده‌ای دیگر داده‌اند، بیانگر بعد تمثیلی، استعماری و اساطیری آثار آنان است که در زبان اسپانیائی-آمریکائی امروز با ایماژها و استعارات کلامی و تعبیرات و کلمات و اصوات و هجاهای بومی، بیش از پیش غنا و گسترش یافته است؛ سبکی آمیخته از رنالیسم، سمبولیسم و سوررئالیسم و برخی دیگر از شیوه‌های روایت داستانی در ادبیات قرن بیستم. در دهه‌های آخر قرن حاضر برای شاعر، نویسنده و بطور کلی هنرمند اسپانیائی-آمریکائی، آفرینش هنری بدون در نظر گرفتن مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی سرزمینش متصور نیست. شعر، داستان، موسیقی، نقاشی و... آنچنان با امور سیاسی و اجتماعی این سرزمین در آمیخته است که تصور هر یک بدون دیگری ناممکن است. این واقعیت نه تنها در آثار این هنرمندان بازتاب گسترده و عمیق دارد که عیناً بر زندگی فرد فرد آنان نیز سایه افکنده است. هنرمند آمریکای لاتین، امروزه با مسائل و مسؤولیت‌های بزرگ، به تن خویش درگیر است. در این سرزمین به تقریب بیش از هر نقطه از جهان، شاعر، نویسنده و هنرمند سیاستمدار وجود داشته و دارد. و در عین حال اینان بیش از هر صنف از مردم، از زندان، شکنجه، تبعید و اعدام نصیب برده‌اند. هم‌نسل جوانتر نویسندگان و شاعران آمریکای لاتین از قبیل «گابریل گارسیا مارکز»، «کورتز یومالا پارتیه»، «جولیو کورتاسار»، «اوارستو کاره زاکامپوس»، «مانوئل روخاس»، «خوزه استاسیور یورا»، «رمولو گایه کاس»، «خوزه میگل باراس» و دیگران و هم شاعران و نویسندگان قدیم‌تر مانند «گابریل میسترال»، «پابلو نرودا»، «فرناندو آلگربا»، «خورخه ادواردس»، «لویز ولارده»، «میگل آنخل آستوریاس»، «آلخو کارپانتیه» و دیگران منحصرأ به کشورهایمانند شیلی، پرو، گواتمالا، کلمبیا، آرژانتین، کوبا و... تعلق ندارند، بلکه وابستگی و تمهد نخستین آنان به فرهنگ سرزمینی به نام آمریکای لاتین و ادبیات اسپانیائی آمریکائی آن است. سرزمینی وسیع و گسترده که از عهدی دیر تا امروز سرزمین دیکتاتورها نامیده می شده و بی تردید در آینده‌ای نه چندان دور به سرزمین آزادی و تحول اجتماعی شهرت خواهد یافت.

مهدی قریب